

زوجه لو حاکم جزیره را وادار کرد که يك درشکه با چهار اسب سیاه از لندن خریداری نماید و اغلب سوار درشکه مزبور شده و شخصا چهار اسب را میراند و درشکه را با چهار نعل اسبها به حرکت در می آورد در این درشکه سواربها یکی از دخترهایش همراه او بوده و صاحبمنصبان انگلیسی هم سواره در عقب درشکه او می تاختند و خانمهای جزیره هم او را متابعت میکردند .

(مارکی دومونت شنو) کمپرسر فرانسه که بدوا مورد توجه زن حاکم شده بود بالاخره وی را از خویش منزجر نمود دو یادداشت تندی برای زن حاکم نوشته و چند روز بعد برای ملاقات او به پلاتاسیون یا عمارت حاکم رفت درب را مسدود دید و او را نپذیرفتند (مارکی دومونت شنو) وقاحت را بجائی رسانید که از این حرکت مشار الیها بشوهر او یعنی هودسون لو شکایت نمود و هودسون لو اظهار داشت که زوجه من معذور بود زیرا در موقع آمدن شما مشار الیها یکی از دخترهای خود درس پیانو میداده است

مارکی دومونت شنو کبر و غرور زیادی داشت و مثلا مباحثات مینمود که با چهار هزار نفر خانم انگلیسی رفقت داشته و بسیاوی از آنها مسئول وی را اجابت کرده اند ولی ظاهرا در جزیره سنت هلن اقبال با او یار نبوده زیرا نماینده مخصوص لوئی هیچندهم در صدد افتاد که زن خدمتکار خود مسترس مارتین را که پنجاه ساله بود در آغوش بگیرد و چنان سیلی سیختی از دست او خورد که این شایعه مدتی نقل مجلس مخالف سنت هلن بود و از طرف اهالی که کبر و غرور هونت شنو را دیده بودند با رضایت تلقی میشد

وقتی که (اومارا) این موضوع را برای بنا بارت حکایت کرد ناپلئون پهلورا بدست گرفته قاه قاه میخندید

یکمرتبه هم گفت اگر مادام برتران بمیرد بهتر است !
در مورد کور کور هم این بی اعتنائی ظاهر میشد گاهی
سه چهار روزی میگذشت و کور کور از طرف امپراطور احضار نمی
شد حقوقی که برای کور کور مقرر داشته بود بقدری کم بود که
مشار الیه از دریافت آن امتناع میکرد

بنابارت او را متهم می نمود که مورد حمایت هودسون لومبیا شد
یکم، تبه کور کور اظهار داشت که من در سال ۱۸۱۴ در جنگ برین
جان اعلیه حضرت را نجات دادم و بنابارت گفته او را تکذیب کرد
چندین مرتبه با او گفته بود که اگر مایل هستید میتوانید از
پیش من بروید .

هر وقت که کور کور میخواست بشکار یا اسب سواری و یا
کردش در تربه جامستون برود او را برای نویسنده کی و سواد
نویسی نگاه میداشت .

بنابارت اگر قدری کور کور را محدود میکرد نظریه مخصوصی
داشت و بی شك فکر میکرد که اگر این جوان عصائی و خیالی
را کاملاً در اختیار خود نداشته باشد قیود احترامات را کسته و انتظام
خانه او را مختل و سیاستی را که در قبال انگلیس ها اتخاذ نموده است
مخدوش خواهد نمود

بنابارت کاهی از اوقات هم صاحبمنصان خود را بجان یکدیگر
میانداخت و حسد و رقابت آنها را تحریک میکرد این رفتارش مسبوق
بدوره فرماندهی و سلطنت او بود زیرا در آن موقع از برای جلوگیری از
توطئه اطرافیان و آتربیک آنها این وسیله را خیالی مفید تشخیص داده بود
رئی برعکس در بسیاری از اوقات نسبت باطرافیان خود چنان
توجه و بیاحتی داشت که حقا برای چنین شخصی که از اربکه سلطنت
به نفاك سنت های افتاده شایان تحسین و تقدیر است

همین گورگود که آنقدر محدود بود گاهی مرتباً از طرف
امپراطور ملاقات شده و بناپارت بیخا او آمده و او را به تاتر آمانتور
های جامستون فرستاده و میگوید شما باید تفریح کنید زیرا خیلی
غمگین هستید و این پس ترژدی که در آنجا نمابش داده میشود
تأثیر خوبی در اعصاب شما خواهد کرد. رای من مشکل است شمارا
مهموم و اندوهگین بینم.

گورگود از معاش مادر خود اظهار تشویق میکند و میگفت
که مادرم وسیله اعاشه ندارد

بناپارت مراسله ای به برنی اوژن نوشت که سالی دوازده هزار
فرانک بمادر گورگود پردازد و در موقعی که این مراسله را بدست
گورگود میدهد او را بعنوان گورگود کوچولو! دوست من!
پسر من خطاب نموده هوش و ذکاوت و خوش قلبی او را تمجید
کرده و میگوید عزیزم من از شما تقاضا نکردم که از سنت هلن
بروید ولی اگر شما نمی توانید با زندگانی سنت هلن عادت نمائید
بتر اینست که بروید

گورگود جواب میدهد که اعلیحضرت آب و هوا و زندگانی
جزیره قابل تحمل است آنچه که غیر قابل تحمل میباشد رفقار
اعلیحضرت شماست!

بناپارت جواب میدهد که من نسبت بشما بد رفقاری نمی کنم
زیرا لازمه بد رفقاری اینست که نسبت شما منغیر بشوم. زیرا اگر چیزی
بشما بگویم دوستانه و برفع شما میباشد اگر نتوانید انکار و تصورات
خودرا آرام کنید دیوانه خواهید شد

گورگود دیوانه نمیشد ولی از اینگونه رفقا متفارت و تضاد
و تحمل کبر و غرور و با بی اعتنائی دیگران اعصابش آسوده میدید

بطوری که عنقریب از اداره کردن اعصاب خود عاجز میگردید
بنابارت گاهی مارشال برتران را تمجید میکرد و مخصوصاً
صحبتهایی می نمود که او بگویند و بگوش او برسد مثلاً میگفت
«مارشال برتران بهترین مهندس اروپا و سرداری صادق و فداکار است
گاهگاهی درباره مادام برتران اطف و مرحمت مینمود و در عین حال
مادام موتولون را مورد تمجید قرار داده و خدمات شوهر او را
تقدیر میکرد.»

گرچه این یکمشت فرانسوی جزیره سنتپان خوشبخت نبودند
ولی بدبخت تر از همه آنها شخص امپراطور بود
مردی که تمام دنیا را در دست خود گرفته و بهر طور که
میخواست آن را تغییر شکل میداد این مرد در کلبه محقری که دائماً
در معرض بادها و عرصه مواظبت انگلیس ها میباشد - جبهه س و از هر
طرف با اختلافات و تنازعات همراهان خود احاطه شده و لحظه بلحظه
قلبش مجروح میشود

اینجاست که مهمترین فاجعه سنت پان را تشکیل می دهد
زیرا چنان عظمت و شکوه در چنین سکنت و حقارتی محدود
شده بود ! . . .

بنابارت یکمرتبه بگردد گود غصه خور میگفت شما غصه می
گفت شما غصه میخورید ؟ شه ! که نیمه شب از خواب برخاسته
دوباره سر بروی ستر راحت میگذارد ؟ زیرا ضمیر شما راحت
است و خود را سرزنش و تقیب نمی کنید ولی من ! چه شکایات ها
که از خویشتم دام !

یک روز دیگر که تقویم سلطنتی فرانسه را برای پیدا کردن
تاریخی بر داشته و نگاه میکرد چشمش بنقشه فرانسه افتاد که از

رود تیر تارود الب وسعت داشت و صد و سی ایالت و دو کرسی
مهم مثل رم و پاریس در آن بنظر میرسید انبوه تصورات و تخیلات
بر منتر او حمله ور شده و گفت

چه امپراطوری قشنگی بود ! هشتاد و سه مایون نفر
جمعیت که بیش از نصف سکنه اروپا را تشکیل می دهد رعایای
هن بودند !

یک روز باطوق مارشان اطاق دارخود رفت اطاق دار او پیراهن
و البسه اش را در اشکافی محافظت میکرد بناپارت خواست که البسه
خود را تماشا کند آنها را از اشکاف بیرون آورده و مقابل خود
گسترده هنوز لباس قونسولی او که از مخمل آلوبالوئی دوخته شده
بود و الاپوش آبی جنک مارانگو و ردنکوت های سبز و خاکستری
و حمایلها درون اشکاف بود دستش را روی البسه می گذاشت و بر میداشت
و بدون اینکه کلمه بگوید از اطاق خارج شد

بناپارت که فرزند جزیره کورس بود و برای تسخیر جزیره
قاره اروپا مقدر شده بود در تمام ادوار زندگانی خود و حتی در
آن دوره عظمت امپراطوری تنها بوده و با اینکه همراهیان و خدومه
و زنهایش او را احاطه کرده بودند این تنهایی و انفراد را همواره
احساس می کرده ولی امروز تنهایی و انفراد او کاملتر شده است
امروز که چنین بار مصیبت و بدبختی را تحمیل می نماید
دور اندیشتر از آنست که مزایا و فواید آنها برای تجلیل و جاودانی
نام خویش درك نماید او میداند که این بدبختی سیمای تاریخی او را
بزرگ خواهد نمود این است که روی به هم راهان نموده
و می گوید :

« بدبختی و تیره روزی بنوبه خود دبرای مفاخر و

و محامد است اگر من در روی تخت سلطنت و در میان طرفداران و اعوان خود می مردم چون حریفی در مقابل نداشتم دنیا آنطور که باید مرا نمی شناخت و تاریخ من برای او حکم رمز و معما را داشت ولی در سایه این بدبختی مرا آن طوری که هستم مورد قضاوت قرار خواهند داد و اسارت سنت هلن فصول تاریخی مرا تصفیه و تکمیل خواهد کرد و این سنگستان تیره پایگاه رفیعی خواهد شد که مرا بتمام عالم نشان خواهد داد .



بزرگترین دشمن بناپارت بیکاری بود و اوقات و ساعات ایام که در ازمنه گذشته برای بناپارت آن قدر سرعت میگذشت و آن اندازه در صرف آن قناعت می نموده اینک بقدری طویل شده که که گویی خیال گذشت ندارد مدتی اوقات خود را صرف نوشتن خاطرات و انشاء وقایع خود نمود و به این طریق عطش فعالیت خرد را تسکین می داد ولی کم کم عدم نظام و همسنگی از کار یک نواخت آن زندگی هندسی بی را مختل نمود

هو، خیالی موزی، و قفسر او خیالی تنگ بود مردی که ساعت او او عادی به شنیدن صدای توپ و قهقهه سلاح و نعره دلاوران و آهنگ موزیک نظامی و هیاهای امراء و شاهزادگان بود اینک جز صدای خروس صبح و فریاد مرغ شب و آواز قو به غه و صدای حرکت موشهای عمارت او نگوید چیز دیگری نمی شنود برای گذارشات وقت و تغییر دادن زندگانی خود مساعی زیادی بخرج میدهند گاهی ساعات غذا را تغییر میدهند و زمانی بنشیند در کتب می خود نظر می اندازد یک سرابه دیگر بسازد صدای خود را می نگیرد .

برای دهمین دفعه عکس های خود را تماشا می نماید و روز نامه هائی که جدید تر از همه متعلق بدو ماه قبل است برای مرتبه ثانی از نظر می گذرانند در این میان قرائت کتب و رسائل او را بیش از سایر وسایل تسکین میدهد وقتی که کتب و رسائل مجلاتی که از طرف کاسه نگارستان ریالادی هلاله برای او میرسد دو سه روز تمام ناس پوشیده و از اطاق خارج نمی شود و کاش ورق زدن کتاب ها و مطالعه آنها است تخت خواب و روی میز دستی و روی فرش اطاق را پراز کتاب می نماید و علی هر روز یکی دو مرتبه با چار است انبوه کتاب ها را برداشته و اطاق را منظم کند .

این غذای روحی جدید يك قوت تازه به روح او می بخشد علی در یاد داشتهای خود می نویسد که پس از خواندن کتابها امپراطور تغییر ماهیت میدهد حرکات و صدا واحکام او طوری است که گوئی آتش در عروقش جریان نموده تصور آتش بقدری قوت می گیرد که بدرجه يك انسان مافوق الطبیعه میرسد مثل آنست که هنوز به اروپا حکم فرمائی مینماید و این وضع چند روزی ادامه یافته و بعد بتدریج حالت عادی خود را احرز مینماید

اینك که دو سال در حبس جزیره ستهلن بوده و غالباً افکار سیاهی از مغز او عبور مینماید هنوز امیدواری را از دست نداده و در انتظار بهبودی سرنوشت خود می باشد و میگوید که اگر لوئی هیجدهم بمیرد وقایع مهمی روی خواهد داد اگر لرد هلاله وارد کابینه انگلستان شود شاید مرا از سنت هلن مراجعت دهند و اگر نایب الساطه انگلستان فوت کند شاهزاده خانم شارلوت بر تخت سلطنت انگلیس بنسواهد نشست و مشارالیهها مرا مراجعت

خواهد داد .

ولی در آغاز فوریه سال ۱۸۱۸ خبر مرگ شارلوت رسید و بناپارت از وصول این خبر بهت زده شده و گفت کور کور ا بین باز هم يك واقعه غیر متوقبه دیگر ! معلوم میشود که اقبال بما پشت کرده است !

بناپارت از تهائی میترسد و برای اینکه همراهان خود را در اطراف خویش نگاهدارد آنها را به وعده و وعید تطمیع مینماید و میگوید اعم از اینکه برگردم و یا در جزیره سنت هلن بمیرم آتیه زندگانی شما مامون است کور کور در خاطرات خود چنین مینویسد « اعلیٰ حضرتنا میفرمایند که اگر در این جزیره مردند ما ملک خود را بین من و برتران و موتولون و زوجه برتران و زوجه موتولون قسمت خواهد کرد »

بناپارت در ضمن صحبت با کور کور میگوید :

مگر شما در فرانسه چه کار خواهید کرد ؟ اگر با من باشید شهرت عظیمی در عالم کسب خواهید نمود و اگر من زنده بمانم شما را غنی نموده و اگر مردم باز برای شما چهار صد پانصد هزار فرانك طلا باقی میگذارم و با این مبلغ در همه جا بخوبی از شما پذیرائی می کنند شما باید این طور بخودتان تلقین کنید که چهار پنج سالی در جزیره بمانید و باقی عمر راحت باشید

بناپارت به مارش برتران و برای اطفال او وعده های زیادی میدهد و مثل يك عموی پیری که وصیت نامه خود را وسیله تهدید و انامبع برادر زاده ها قرار بدهد بناپارت هم اطرافیان خود را تحریص می نماید .

يك روز ناپارت در حضور سرداران خود گفت كه من پيش
از يك سال ديگر زنده نيستم سرداران يك ديگر نگاهي كردند
و هيچ يك هي توانستند حيره حريف را و كند گران ارشاد
به توان عذاب داد ، عبيد حسرت به سر آمد ، گور خواهيد
كرد اين كدام تدايم دوختن در ده حصا فرموده آن مقصود
بر توان سست صور عهر ، سست و در ده حصا فرموده آن مقصود
شدت رنج و عذاب همه آنجا حيرت در د

مرور ایام



وز هائی گذشت و درخلال این ایام حوادث
کوچکی بوقوع پیوست که يك لحظه یا يك

ساعت یا يك روز جریان زندگی عادی فرانسویان را بوقف نمود. یا تغییر می
داد این حوادث کوچک در مسیر زندگی فرانسوان حکم برآمدگی
های بستر رود خانه را داشت که در يك لحظه جریان آب را تغییر
داده و مجدداً آب ها جریان طبیعی خود را احراز می نمایند
روز پانزدهم اوت سال ۱۸۱۷ عید بناپارت فرارسید تمام
همراهان انتظار درافت عیدی وهدیه داشتند ولی بناپارت فقط بهریک
اطفال يك مسكوك طلائی دو ناپلئونی داد .

آروز متفقا در سالون صرف بهر موده و قهوه را در باع
صرف کردند و خوب بود گران عارشدل برتران گفت امیدوارم
که پانزده اوت آتیه را در جزیره ستمان ششم بناپارت آهی کشید
و گفت آه ما قدری سعادت احتیاج داریم

بناپارت ردسکوت شکای کهنه خود را پشت رو کرد زیرا
ردسکوت مزبور بقدری کهنه شده بود که قابل استعمال بود دیگر
حمایل سه رنگ خود را استعمال نمی کرد و میگفت این حمایل را ایستی
برای مواقع فوق العاده نگاه دارم .

حالا دیگر بناپارت کمتر ز اشخاص خرحی پذیرائی مینماید
تمام خارجیان که بهجزیره ستمان وارد شده و تمهیدی ملاقات بناپارت

را میگردند او را به غضب می آوردند و میگفت مگر من درنده
باغ وحشم که با این صورت میخواهند مرا ملاقات نمایند
بنابارت مدنی سعی کرد که خارجیان را بحضور پذیرفته و
تمجید و تحسین آسمان را بطرف خو جلب نماید ولی فعلا اراده
خود را تغییر داده و میخواهد خوبستن را در ابری از اسرار پیچیده
و زندانیان خود با بواصیل سکرت و مستور بودن در حجاب تحت
الشعاع قرار دهد

بهار آمد و هر سال در بهار مسابقه های اسب دوانی جزیره
ستپن شروع میشد بنا برات بمنزل برتران رفته و با دورین خود از
پنجمره برتران مسابقه اسب دوانی را تماشا کرد و سپس روی آخرین
پله خانه برتران جلوس نموده وقتی که مسابقه اسب دوانی تمام شد
مشاهده نموده که سه نفر کمیسر فرانسه و روسیه و اطیش بطرف
محوطه لونگود می آیند .

بنابارت به لونگود و موتولون گفت به استقبال آنها بروند
و اخباری از آنها تحصیل نمایند برتران و زنش هم با اتفاق گور کود
و موتولون رفتند و اطفال هم از بزرگان تعقیب نمودند بارون استورمر
و کنت بالمن نماینده اطیش و روسیه ادوا صاحب منصبان بنابارت را تا
برودت پذیرفته و سپس صحبت شروع شده و قدم زنان در جاده شروع
بحرکت نمودند و بهمین طریق تا هر تاس کات راه پیمودند استورمر بازو
ببازوی مادام برتران داده بود و گور کود هم باروی مادام استورمر را
گرفته کنت بالمن و مارشال برتران در قفای آنها حرکت کرده و
عقب تر از همه گروس می آمد مادام در موتولون ، موت شنو هم
بهمراهان ملحق شدند هر دسوزلو با اتفاق صاحب منصبان خود قدری دورتر
ایستاده و با چشمان خود این دسته را تعقیب میکرد .

حاکم از این برخورد فرانسویان با کمیسرها خیلی متغیر شده و میدانست که بناپارت کمال میل را دارد که با کمیسرها رابطه داشته باشد حتی مثل یکتنر آدم دیوانه به لونگود آمده از صاحب منصب کشیک سؤال کرد آیا کمیسرها وارد لونگود شده اند یا نه ؟ هودسون او حق داشت مشوش باشد زیرا فرانسویها میخواستند با کمیسرها رابطه داشته باشند کمیسرها مهم استثناء نمیندند لوتی هیچدوم موسوم به مارکی دومونت شنو کمال میل را بمعاشرت با فرانسویان داشتند موتولون هر روز در جاده هوتس کارت میرفت و میآمد که شاید با کمیسرها برخورد کند و بالاخره با کنت بالمن و استورمر ملاقات نموده و هر دفعه ملاقات آنها طول می کشید بخصوص موتولون برای ملاقات کنت بالمن نماینده تزار روسیه بیشتر حرارت بخرج می داد زیرا ویرا ه دی نجیب و اصیل و صاحب روح و معرفت تشخیص داده بود

روز ۲۸ سپتامبر ۸۱۷ بالمن و استورمر تا درب داخلی لونگود هم آمده و در آنجا برتران و زوجه اش را ملاقات کرده و بلافاصله موتولون به آنها ملحق شد

بناپارت تا دور بین خود آنها را می نگریست و مشاهده نمود که مادام استورمر زن جوان و قشنگی است بنا بر این قوری برای او گل و شیرینی فرستاد اما قبل از وصول گل و شیرینی کمیسرها رفته بودند .

بناپارت همان شب اظهار داشت که اگر بگذره دیگر حضرات بیایند آنها را بصرف تنقل دعوت خواهد نمود روز یکشنبه بعد بنا بگفته موتولون آه تصور میکرد حضرات وعده تجدید ملاقات را داده اند بناپارت منتظر کمیسرها بود و همین

جهت مادام برتران و مادام مونتولون البسه مجلل خود را پوشیده و لباسهای قشنگی باطفال پوشانیدند بناپارت امر تهیه يك سبد شیرینی داد گور کود میگفت من میدانم که کمیسرها نخواهند آمد ولی برتران با لحن مطمئن جواب داد که خیر ! حتما می آیند

دقایق و ساعات میگذشت و جز بومیان جزیره که بمناسبت روز یکشنبه البسه نو و قشنگ خود را پوشیده بودند کس دیگری در جاده لونها ننگود دیده نمی شد

بناپارت لباس پوشیده و با دوربین جاده را می پانید ولی کسی پیدا نشد پس از لختی انتظار بناپارت آرشانبولت ناظر خود را بجای یکی از کمیسرها تصور کرد اما ساعت پنج بعد از ظهر هم گذشت و اثری از کمیسرها نمودار نگردید

بناپارت شیرینی را بین بیچه ها قسمت کرده و باطاق خود رفته اظهار خستگی و کسالت نمود .



مجددا موضوع ساختمان منزل جدیدی برای بناپارت مطرح شد هودسون لو مراسله از ناتهورست راجع باین موضوع دریافت داشته و این مرتبه تصمیم گرفته است که خیرا هین نخواهی کار را یکسره نماید نماینده جدیدی نزد مارشال برتران فرستاد که راجع به نقطه ساختمان منزل موافقت نظر حاصل شود ولی برتران پیشنهاد او را رد کرد بناپارت هم همان نظریه مدین را داشت یعنی نمیخواست که منزل جدیدی که منزل دائمی او بود و دلیل بر اینست که اسارت بی قلبی و مادام العمر میباشد برای او ساخته شود

برتران بدون اینکه دلیل امتناع بناپارت را با کمیسرها بگوید طفره میرفت و آنها را سر میدادند

بالاخره پس از چند ماه انتظار هودسون او تصمیم گرفت که در خود محوطه لونکود منزلی برای امپراطور بسازد این منزل تا منزل قدیم دو بست قدم فاصله داشت و در ظرف یکماه دیوارهایش ارتفاع گرفته بود.

ناپلئون با کمال بیعلاقگی بعمارت محقق بندید میسرگریست او مطمئن بود که هرگز در این خانه اقامت نخواهد نمود

گورگود روز بروز بر غصه و اندوهش افزوده میشد و نمی توانست با این زندگی انس بگیرد این سر باز متکبر و حسود و خوش قلب گرفتار ضعف اعصاب غربی شده بود

گورگود بتقرب موتولون خیلی حسد میبرد گرچه برتران و مادام برتران او را بسکین میدادند و نوازش میکردند ولی امپراطور آقدرها او را نمی تراخت

گورگود در نوزدهم ژانویه ۱۸۱۸ ضمن یادداشت های خود مینویسد که من اعلی حضرت را پیش از روزی یکساعت نمی بینم آنهم در موقعی است که شطرنج بازی میکند.

ولی با این وصف امپراطور را دوست میرداشت و او را بزرك میدانست اما این زن ! - متصورم مادام موتولون است - که به قول گورگود معلوم نیست زوجة موتولون یا رفیقه بنیارت است او را به تنك آورد، بود

گورگود متعجب داشت که موتولون و زوجة اش دست بهم داده اند که دیگران را از نظر امپراطور بندازند و تمام مزایا و منافع مادی و معنوی را بخورد اختصاص دهند

گورگود بیش از حد لزوم حقایق تلخ زندگی را به بنیارت میکفت و از دوری فرانسه ناله میکرد

بنابارت از منازعات دائمی او با زوجه موتولون و شوهر او به تنگ آمده و بیش از بیست مرتبه سعی کرد که موتولون و کور کود را بهم نزدیک کند موفق شد چندین مرتبه گمش او را گرفته و گفت کور کود بن : « رقتا . خود بساز زنی کور آید چشمان را بزمین انداخته و حاضر بمساجت و آشتی بود

بهر نسبتی که روزهای یکنوخت و ایام اندوه و غصه تجدید میشد سوء تناهم بین بنابارت و کور کود شدت میکرد چندین مرتبه بین او و امپراطور حادثه های کوچک و بزرگی اتفاق افتاد

يك روز بدون اینکه بداند در چه حالتی هست و در چه حالتی بوده است و با که حرف میزند خدمات گذشته خود را برخ امپراطور کشید و زخمهایی که در رکاب امپراطور برداشته است یاد آور شده و میگفت عمر جوانیم بدون استفاده تلف شد !

بنابارت این شکایات را جدی تلقی نمی نموده یعنی بروحیه سردار جوان خود بی نصیبی زیرا برتران و موتولون هر کدام زن و بچه داشتند و نوکرها هم همیشه در عیش و عشرت بودند و در این میان فقط کور کود بیچاره تنها بود و برای صرف وقت و انصراف فکر جز اسب سواری و دیگتر شکای رسیده نداشت از بس با کمیسرها و صاحب منصبان انگلیسی حرف زده بود خسته شده و از بس سب توپ بچه های برتران دویده و با آنها بازی کرده بود دیگر حوصله بازی نداشت .

شاید خوانندگان تصور کنند که بنابارت با اینکه سردار خود را میشناخت لازم بود با او بهتر رفتار نماید ولی بنابارت بقدری غم و اندوه و غصه داشت که نمیتوانست بخصه دیگران برسد کور کود با شکایات و ناله های خود او را کسل کرده بود

گورگود هر حرفی را می شنید آنرا بهانه مزقشه قرار می داد و با هر کلمه اندوه و غصه اش تجدید میشد
بنگ روز بنیارت بگورگود گفت که من ت یکسال دیگر
مییرم و همه شماها از اینجا خواهید رفت

گورگود کلمه (خواهید رفت) را بخوبی شنیده و تصور کرد
که (خواهید خندید) تلفظ شده است (بنیارت کلمه - ایره - را
بمعنای خواهید رفت تلفظ نموده بود و گورگود تصور کرد که مییرم
یعنی خواهید خندید میشود -)

گورگود جواب داد که گرچه اعلیحضرت شما نسبت به من
عادتاً بیمرحمت هستید ولی ما نمی توانیم که چنین حرفی را تحمل
کنیم و امیدوارم که اعلیحضرت شما دیگر بکلمه ادرک صحبت نکنید
بنیارت متوجه اشتباه گورگود شده و جماعه خود را توضیح داد
ولی گورگود که معنای واقعی حرف او را فهمید شانه ها را بالا
انداخت

چند ماه بود که گورگود میخواست از ستهن برود و دیگر
نمیتوانست در جزیره ستهن اقامت نماید

برتران او را نصیحت میکرد که قدری از حدت خود فرود
بیاید ولی یاس و اندوه گورگود زیاد تر می شد و می گفت که
موتولون و زوجه اش مرا از نظر امپراطور انداخته و غمهای منو دستخسته اند
من پس از اینکه مادام موتولون وضع حمل کرد شوهر او را به
دوئل دعوت میکنم .

در انتظار اعلام دوئل به موتولون بر بنیارت شنیدی چند روز
تعطیل و مرخصی نمود

بنیارت که برحسب راپرت برتران از این قضیه مستحضر شده

بود تصمیم گرفت که قضیه را تنظیم نماید که در نظر انگلیسها بصورت عدم اتحاد فرانسویان جلوه گر نشود زیرا عدم اتحاد همراهان بناپارت تمام نتایج آنهمه اسارت و غصه و اندوه را از بین میبرد در شب دوم فوریه ۱۸۱۸ موقیقه مشغول بازی شطرنج بودند با اینکه از کورگود ناراضی بود روی بار کرده و گفت شما چرا این قدر محزون هستید آخر تدری بخود آئید و ابراز مسرت و بشاشت کنید .

گورگود گفت اعلیحضرت شما می دانید که نمیتوانم مسرت و بشاشتی داشته باشم

بناپارت گفت برای چه !

گورگود جواب داد اعلیحضرت تا من مورد بی اعتنائی و سوء

رفتار واقع شده ام

بناپارت هر دفعه که متغیر میشد صورتش رنگ تیره بخود می گرفت این مرتبه هم قیافه گرفته احراز نموده و موثولون را بیخانه این که بیند در اطراف باغ چند نفر نزار کشیک می دهند به خارج سالون فرستاد و سپس از جای برخاسته بطرف گورگود رفت و گفت آخر شما چه میخواهید ؟

گورگود گفت از اعلیحضرت شما استدعا میکنم مرا مرخص فرمائید زیرا نمی توانم بیش از این تحقیراتی که بحسب اراده همایونی بمن روا میدارند تحمل کنم من کسی هستم که همواره وظیفه خود را انجام داده و میدهم اینک که مورد نفرت اعلیحضرت شما واقع شده ام دیگر نمی خواهم بر دیگران تحمیل باشم استدعا میکنم اجازه بدهید بکار خود بروم . . .

این همان گورگود بود که در شتی بلر فون که بناپارت

را از فرانسه بانکستان آورد گریه کرد و زاری نمود که بناپارت • اسم او را در صورت اشخاصی که بایستی همراه او بهجزیره ستهلن بیایند ثبت نماید و بالاخره بناپارت را وادار نمود که نام پلانات راه حذف کرده و اسم او را بنویسد .

گورگود در این ساعت که اجازه مرخصی می طلبید از شدت تأثر و از فرط علاقه که نسبت به امپراطور خود داشت می لرزید شدت احساسات او را يك مرتبه از خود بیخود کرده و بطوری که در یاد داشت های خود می نویسد حاضر بود که حسب الامر بناپارت شمشیر در شکم خود فرو نموده خود را پای او بیاندازد بناپارت با چند کلمه خوش آمد و قدری ابراز محبت می توانست او را نگاهدارد ولی يك جمله محبت آمیز نیاورده و شاید فکر میکرد که بیش از این تحمل نا ملائمت گورگود را ندارد و شاید تصور می نمود که وی امپراطور است و هر نوع که بخواهد میتواند در حق موتولون رفتار نماید

بناپارت روی بگورگود کرده و گفت بایستی مناسبات شما بامون- تولون خوب باشد و بخانه او برود .

گورگود گفت اعلیحضرتا او بدی های زیادی بمن نموده است من نمی بایستی شکایت او را نزد اعلیحضرت بنمایم و بایستی مستقیماً باخود او حساب خود را تصفیه کنم .

بناپارت بانك بر آورده و گفت اگر شما موتولون را تهدید کنید يك او ناس و آدم کش خواهید بود

خون درهغز گورگود بجوش آمده و گفت اعلیحضرتا چندین ماه است که موبهای سر خود را کوتاه نکرده ام و تا وقتی که انتقام خود را از این شخص و از کسی که امید مرا مبدل میسازد

کردنستانم مبادرت به اصلاح موی سر نخواهم نمود اعلیٰ حضرت شما مرا او باش
میخوانید افسوس که این حرف با احترامات و عقیده قلبیه که در باره اعلیٰ حضرت
دارم و فوق نمی دهد شما مرا آدم کش میدانید من گمان نمی کنم در خور چنین
عنوانی باشم زیرا کسی را نکشته ام بلکه خود من مقتول دیگران شده ام
و میخواهند از غصه و یاس مرا بکشند.

بنابارت گفت صریحا بگویم که نایستی موتولون را تهدید کنید
من حاضریم که برای خاطر موتولون بچنگم اگر شما از این عقیده
منصرف نشوید نمکم را بر شما حرام خواهم کرد.

کور کورد گفت اعلیٰ حضرت تا من از غلامان سیاه افریقائی بدبخت
ترم زیرا وقتی که مورد سوء رفتار و اهانت واقع می شوم نمی
توانم احقاق حق بطلبم دیگران از برای اولویت و برتری خود از
قوانین استفاده می نمایند که همان قوانین در مورد من بصورت
هوس در می آید!

بنابارت قدر فرود آمده و گفت اگر شما با او به چنگید
او شما را به قتل خواهد رسانید.

کور کورد گفت اعلیٰ حضرت تا اسلوب زندگانی من این بوده است
که مرگ شرافتمندانه را بزندگی شرم آور ترجیح میدهم
مجددا بنابارت در خشم شد و در طول و عرض اطاق قدم
میزد ژست ها و حرکات بلا اراده میگردد و کلمات مبهمی از دهانش
خارج میشد گران مارشال برتران به دیوار تکسیه داده و کلمه بر
زبان نمی آورد.

کور کورد که اونیفورم ژنرالی خود را پوشیده و کلاه رازبر
بغل گذارده بود بدون حرکت ایستاده و در يك لحظه برتران را
بشهادت طلبیده و گفت گراند مارشال شاهد است که از مدتی باین

طرف از او استدعا کرده ام راجع بمن با اعلیحضرت صحبت کنند
بنابارت در همین لحظه دچار یکی از موارد انحطاط روح
شد که هیچ يك از بزرگان دنیا از آن مبری نبوده اند زیرا روی
بگور گود نموده و گفت شما از برتران و زنش در حضور من
غیبت کرده اید و بعدا مثل این که خشکی زیادی عارض او شده
باشد صدا را تغییر داده و گفت شما چه میخواهید میخواهید که
من شما را مقدم بر موتولون بدارم؟ وغالباً ابرابیتید؟ و هر روز هم
با خانواده موتولون صرف شام نمائید؟

ولی کور گود خیره سر جواب داد که يك اوباش و يك
آدم کش هیچ تقاضائی ندارد

بنابارت از راه عقل و نصفت و بر اثر حزن و اندوه و شاید
بواسطه اینکه هنوز هم به کور گود علاقه مند بود تنزل نموده و گفت
خواهش میکنم گفته های مرا فراموش کنید.

کور گود مغلوب شد و متعهد گردید که دیگر موتولون را
نرنجاند مشروط بر اینکه بنابارت کتباً چنین امری باو بدهد

ناپلئون قول داد که چنین مکتوبی برای او صادر نماید و سعی
کرد فکر مفارقت را از سر کور گود خارج کند و او را متوحش
کرده و گفت شاید شما را در کاپ نگاهدارند و شاید شما را توقیف نمایند
فردا صبح مراسله که بنا بود از طرف بنابارت برای او ارسال
شده و وی را از جنسکیدن با موتولون منع نماید صادر
نشد و کور گود مراسله بر شکایات خود و دعوت موتولون به دوئل
برای او فرستاد.

موتولون دعوت دوئل او را رد کرده جواباً نوشت که
دوئل برای مارسوائی بزرگی خواهد بود و سبب خواهد شد که

موقعیت امپراطور محدود تر شود و او را بیشتر معذب نمایند .
هیچ‌جا کور کود مراسم دیگری نوشت و اصرار نموده و
تهدید کرد ولی نتوانست موثراون را راضی بدوئل نماید و بدون
این که نصایح برتران را گوش کند همچلا در صدد عزیمت برآمده
کور کود بمنزل حاکم رفته و سیر هودسون او را ملاقات نمود و
در حضور کروگر که در تمام مذاکرات حاکم حضور داشت تصمیم
خود را راجع به عزیمت ابراز نموده و گفت خواهش میکنم مرا
در هیک کنول و یا در جای دیگری که مقتضی است جای بدهید
مشروط بر این که از لونگود دور باشم .

هودسون لو جوابا مگور کود گفت که اگر شما باور و با
بروید تصور خواهند کرد که ماوریتی مخصوصی از طرف بناپارت
دارید و یا لاقلا شما را ملامت خواهند نمود که چرا بناپارت را ترك
گفتید کور کود جواب داد که برای رفع سوءظن مایلم که باعث
و شدت با من رفتار کنند و از آنجا گذشته از مذمت و تنقید دیگران
اندیشه ندارم ،

چون کور کود تصمیم جدی اتخاذ کرده بود دیگر هودسون او
اصرار نکرد حاکم جزیره قل از هر چیز میخواست قوه فعاله بناپارت
را قاج نماید و بدیهی است مفارقت کور کود که در بین همراهان بناپارت
از همه جوانتر و فداکارتر ، متهورتر و در موقع مقتضی برای کار
های خطرناك شایسته تر از همه بود در نظر هودسون او از هر حیث
بصرفه برای دوات انگلستان بوده است

هودسون او بواسطه سابق پلیسی خود بفکر افتاد که با کور کود
که جوانی شدیدالتاثر بود ، وبسهولت مطیع احساسات میشد بملایمت رفتار
نموده و راجع بزندان کابی واقعی لونگود و پروژه ها و نقشه های آینه

بنیادرت اطلاعات جامعی بدست آورد بنابر این کور کور را مورد ملاحظت و مهربانی قرار داد در جوار عمارت خود منزل کوچکی برای او تهیه کرد که تا موقع عزیمت در آنجا باشد کور کور بلونگود مراجعت کرده و با حزن و اندوه و بدون اینکه غیر از برتران و زش کس دیگری را ملاقات کند جامه دانهای خود را آماده نمود برتران باز هم او را نصیحت کرده و خواهش کرد که عزیمت خود را منسوب بعانت کسالت مزاج نماید و باین جهت کور کور يك مراسم رسمی بحاکم جزیره نوشته و بعالم مزاجی تقاضای مراجعت باروپارا کرد بنیادرت و برتران چنین تصور میکردند که این عذر کور کور بنفع فرانسویها تمام خواهد بود زیرا در نظر دنیا ثابت میشود که فرانسویها نمی توانند در این آب و هوا زندگانی کنند .



گورگود میروود



بی که کورگود می خواست از لونگود بروود
بناپارت او را احضار نموده و گفت خوب شما

میخواهید بروید .

کورگود جواب اعلیحضرتا فردا از لونگود میرووم .

بناپارت گفت کار بدی نمی کنید اول به کاپ و بعد بانگلستان

بروید در فرانسه مشغول ایجادیک قشون ملی هستید من همین الان میبینم
که شما فرماندهی توپخانه این قشون را بر علیه انگلستان دارید مخصوصا
در فرانسه بگوئید که من از این بدذاتها خیلی بدم می آید

بناپارت در اینجا از عزیمت کورگود متاثر شده و خدمات او را
تمجید کرد و گفت شما خدمت خوبی بمن کرده اید و صاحب منصب
خوبی هستید من می توانستم راجع به علوم با شما صحبت کنم
ولی با سایرین . . .

در این موقع بناپارت محزون گردیده و گفت خدا حافظ ! مرا

بیوسید و کران مارشال را ملاقات نمائید وعده دیدار ما بقیامت !

کورگود بارقت فوق العاده امپراطور را بیوسید و به منزل برتران
رفت که مراسم وداعیه خود را بنویسد کران مارشال برتران این مراسم
بامپراطور تسلیم و فردا جواب آنها برای کورگود آورد نظر باین که
جواب مزبور مختصر و قدری سرد بود مجددا کورگود متالم شده و
بهمن جهت پانصد لیره را که برتران از جانب بناپارت برای مخارج سفر

به او میداد قبول نکرد گرچه کور گود بی پول بود معذالک اظهار داشت که اگر با باشد پولهایی از این قبیل دریافت نمایم برای من سهلتر است که با تدریس ریاضیات امرار معاش کنیم

کور گود بمحض اینکه از لونگود خارج شد در جوار منزل حاکم برای او منزلی تهیه کردند و تمام وسایل زندگانی او را حاکم مرتب نموده و نه تنها مورد ملاحظت حاکم بلکه مورد ملاحظت کمیسر های سه گانه قرار گرفت هر روز در منزل حاکم و منزل استورمر کمیسر اطریش و بالمن کمیسر روسیه و موئت شنو کمیسر قرانسه و یا در منزل امیر البحر صرف نهار و شام میکرد زوجه لو استورمر بیشتر با او اظهار ملاحظت مینمودند

برای او شیرینی و گلی و کتاب میفرستادند و چون نسبت باو اعتماد داشتند چندان دقتی در مراسلات و مکاتیب او نکردند و بهمین جهت کور گود توانست که بسهولت روز نامه شرح مسافرت خود را پنهان نماید و نیز هودسون لو باو اجازه داد که تاریخ جنگ و اترو و یادداشتها و دیکنه هائی که امپراطور باو گفته بود حفظ نماید

کور گود یکماه تمام در جوار منزل حاکم بسر برد و اصلا خبری از لونگود دریافت نمیکرده مگر گاهگاهی (اومارا) اورا ملاقات کرده و حرفی با او مینزد

در ظرف این یکماه کور گود تحت نفوذ انگلیسها و کمیسرها قرار گرفت و بهمین جهت در جواب سوالات غالباً بدون تفکر صحبت کرده و احياناً با کینه و خشم و نفرت سخن رانده و نمیدانست تمام چیز هائی که از دهان او بیرون آمده باتفاق خود او وارد اروپا شده و در آنجا نشر خواهد یافت

شاید هم کور گود اینهمه مبالغه که در ابراز نفرت و کینه

بخرج داد برای این بود که میخواست از رقتن بکاپ و گذراندن در
قرنطین آنجا معاف شده و مستقیماً بطرف انگلستان رفته و در آنجا
بتواند اقامت نماید

تمام گفته های کور کورد در خاطرات هودسون لو و پنجاه و
شصت نفر دیگر از صاحب منصبان جزیره و کمیسرها ضبط است ولی
آن اهمیتی را که خواسته اند باین افشآت بدهند ندارد زیرا پاره
از آنها بالعیان واضح مینماید که مقصود کور کورد همراه کردن
انگلیسها بوده است.

مثلاً وقتیکه در خاطرات هودسون لو از زبان کور کورد میخوانیم
که بنابارت و برتران برای رفع اندوه او نصیحت کرده اند که اشجار
کند و یا آنکه در همان موقع که آلات و اهرات تفره را در
لونگود فروختند پول طلای مهمی برای بنابارت رسیده است که کذب
محض میباشد ولی افسوس که در افشآت کور کورد بی احتیاطی هائی
هم ملاحظه میشود که یکی مخالف با سیاست مخصوص بنابارت در
جزیره سنتهن بوده است مثلاً بنابارت برای اینکه از سنتهن به جای
دیگری منتقل شود کسالت خود را مهمتر از آنچه بود جلوه میداد
و مبالغه می نمود

ولی کور کورد گفته بود صحت مزاج بنابارت رضایت بخش
بوده و اگر بخواهد فرار کرده و با امریکا برود برای او میسر است
ولی محبوس بودن در جزیره سنت هن را بر اقامت در امریکا
ترجیح میدهد

و نیز کور کورد اظهار نمود که لوگود بای مکانی بااروپا
فاقد وسیله نیست علاوه براینها در اظهارات کور کورد راجع بخصوصیات
زندگانی و اخلاق و آداب بنابارت چیزهائی دیده میشود که نباید وارد